

## ۷ فوریه ۱۹۳۵

کتاب خاطرات چنان شکل ادیبی نیست که برای من جاذبه داشته باشد، بیشتر دوست می داشتم به توأم روزنامه ای انتشار دهم، ولی بدین کار دسترسی نیست... جدا بودن از هرگونه فعالیت سیاسی مرا بر آن می دارد که با پناه آوردن به خاطره نویسی این جای خالی را پر کنم. هنگام شروع جنگ جهانی نیز که در سونیس بودم و با جهان خارج ارتباطی نداشتم، هفته ای چند خاطره نویسی کردم و دیرتر، یعنی در سال ۱۹۱۶، پس از اخراج از فرانسه هم، در اسپانیا، زمانی بدین کار پرداختم و گمان می کنم که خاطره نویسیم به همین محدود باشد.

اکنون بار دیگر زمان آن فرا رسیده است که به یادداشت های سیاسی پناه آورم. تا کی این کار را ادامه خواهم داد؟ نمی دانم، شاید ماه ها ولی به هیچ وجه سال ها وقت صرف این کار نخواهم کرد. در این یا در آن جهت، حوادث باید به یک نتیجه نهایی منجر گردد و بدین طریق به خاطره نویسیم پایان بخشد.

لاسال<sup>۱</sup> زمانی نوشت که مایل است دانسته های خود را نه نوشته به گذارد، تا به تواند دست کم قسمتی از آن چه در توانانش است انجام دهد. چنین آرزویی برای هر انقلابی در خور فهم است. ولی باید موقعیت را آن چنان که

<sup>۱</sup> - فردیناند لاسال (۱۸۲۵ - ۱۸۶۴) یکی از دوستان مارکس بود که «جمعیت کارگران آلمان» را که نخستین سازمان سوسیالیستی بود بنیاد گذارد.

هست دریافت. درست از آن رو که مقدر من بود تا در گذشته در حوادث بزرگ، شرکت تعیین کننده داشته باشم، اکنون همه ی امکانات عمل از من سلب شده است. من می مانم و کوششی در تعبیر حوادث و دیدن مسیر آتی آن. این مشغولیاتی است که در آن رضایت بیشتری از مطالعه محض می یابم. در این جا تقریباً فقط از راه روزنامه ها و کم یا بیش هم تبادل نامه، با زندگی در تماسم. جای شگفتی نیست اگر یادداشت هایم شکل بررسی روزنامه ها را به خود به گیرد. نه تنها جهان فکر روزنامه نگاران علاقه ام را به خود جلب می کند، بلکه نیز تأثیر عمیق نیروهای اجتماعی، آن چنان که در آینه مطبوعات نمایان است. بدیهی است که نمی خواهم از این بابت محدودیتی برای خود قائل شوم. مزیت و متأسفانه تنها مزیت خاطره نویسی این است که مقید نبودن به وظایف و قوانین ادبی خاصی را مجاز می کند.

## ۸ فوریه

تصور این که به توان مشغولیاتی آزردهنده تر از خواندن نوشته های لئون بلوم<sup>۲</sup> یافت، کار دشواری است. گویی این مرد با فرهنگ و به نوبه ی خود باهوش، ابتذال های سالی و چرند مؤکد گفتن را هدف زندگی خود قرار داده است. مسأله این است که او مدت هاست از بازی سیاسی بیرون است. او از عصر حاضر خوشش نمی آید. در مقایسه با گردباد تهدید کننده زمان ما، توانایی ناچیز او که به درد بیا بروهای پارلمانی می خورد، ناچیز و بی اهمیت جلوه می کند. مقاله ی شماره ی امروز به سالگرد ۶ فوریه تخصیص داده

<sup>۲</sup> - لئوم بلوم (۱۸۷۲-۱۹۵۰) پس از جنگ جهانی اول در حزب سوسیالیست فرانسه کسب شهرتی کرد و در سال ۱۹۳۶ نخست وزیر شد. روزنامه پوپولر به دست بلوم افتاد و از این راه ارگان حزب سوسیالیست فرانسه شد.

شده<sup>۳</sup> بدیهی است: «روز، روز فاشیزم نبود» با وجود این فلاندن<sup>۴</sup> در اوج قدرت نیست. «آشوب گران فاشیست بر نقاط ضعف خود غلبه می کنند.» بلوم نیرومند فلاندن را به علت ضعف سرزنش می کند و به وی اتمام حجت می دهد: له یا علیه آشوب گری فاشیست ها. با وجود این، فلاندن به انتخاب یکی از این دو مجبور نیست.

تمام قدرت او در این است که در مرز میان غارت گران فاشیستی و قدرت کارگری ایستاده است. به همان اندازه که بلوم و کاشن<sup>۵</sup> ضعیف می شوند، خط تقسیم قدرت ها به سود فاشیزم تغییر می کند.

استالین زمانی قوی به جهان آورد که سوسیال دموکراسی و فاشیزم بچه های دو قلو هستند. و اکنون سوسیال دموکراسی و استالینیزم بچه های دو قلو شده اند: بلوم و کاشن. ولی این دو در عین حال به هر کاری دست می زنند تا پیروزی فاشیزم را تضمین کنند.

اومانیتیه<sup>۶</sup> هم چنان عنوان «روز، روز فاشیزم نبود» را فاتحانه چاپ می کند. این پیروزی «جبهه ی واحد» مقتدر را فلاندن ناتوان دست و پا کرده است. تهدید جبهه ی واحد، یعنی گسیل داشتن کارگران به میدان کنکور، یعنی فرستادن توده های غیر مسلح و بدون تشکیلات جلوی لوله های تفنگ

<sup>۳</sup> - در ۶ فوریه ۱۹۳۴ گروهی از ناسیونالیست های دست راستی کوشیدند تا کابینه ی دالادیه را ساقط کنند که بدین کار موفق نشدند.

<sup>۴</sup> - پیر آنتین فلاندن (۱۸۸۹-۱۹۵۸) رهبر جمهوری خواهان چپ - وی زمان درازی وزیر کشور و شش ماه نیز نخست وزیر بود.

<sup>۵</sup> - مارشال کاشن (۱۸۶۹-۱۹۵۸) در جنگ جهانی اول مدتی رهبر جناح راست حزب سوسیالیست فرانسه بود. پس از انقلاب اکتبر کمونیست شد و زمانی درازی رهبری فراکسیون کمونیست را در مجلس نمایندگان به عهده داشت. وی در مبارزه با تروتسکی یکی از سرسپرده ترین کباده کشان استالین بود.

<sup>۶</sup> - اومانیتیه تا سال ۱۹۲۰ بانفوذترین روزنامه حزب سوسیالیست بود و پس از آن تاریخ ارگان رسمی حزب جدیدالتأسیس کمونیست شد.

نظامیان مسلح و مجهز، ماجرابی است جنایت کارانه، اگر چه مسأله بر سر یک تهدید واقعی هم باشد. ولی در این جا مسأله در به صدا در آوردن طبل تو خالی است که بر سر آن با فلاندن ناتوان تبنانی شده است. ویکتور آدلر<sup>۷</sup> یکی از استادان بی نظیر این نوع تاکتیک ها در زمان های گذشته بود که یادش به خیر (از حزب او چه به جای مانده است؟).

اتهامات امروز در پوپولر و اومانیتیه علیه فلاندن، چیزی جز رد کم کردن قرار و مدارهای دیروزی با وی نیست. این آقایان می پندارند که می توانند تاریخ را به فریبند، غافل از این که فقط خودفریبی می کنند. در این گیرودار تان<sup>۸</sup> با ارتشاء و فساد مبارزه می کند.

راکوشی<sup>۹</sup> به حبس ابد محکوم شده است. سالیان دراز در زندان منش و کرداری را که شایسته مردی انقلابی است، حفظ کرد. در هر حال این اعتراضات بدون انعکاس اومانیتیه نبود که او را از اعدام نجات داد. مطبوعات بزرگ فرانسوی و در رأس آن ها «تان» نقش بسیار مهم تری در این کار داشتند. این روزنامه له راکوشی و علیه حکومت مجار بود، هم چنان که استالین را در برابر زینوویف<sup>۱۰</sup> تبرئه می کرد، بدیهی است که در هر دو مورد

<sup>۷</sup> - ویکتور آدلر (۱۹۱۸-۱۹۵۲) در سال های ۱۸۸۹ رهبری حزب سوسیال دموکرات اتریش را برعهده داشت و پیش از جنگ جهانی در انترناسیونال سوسیالیست نقش مهمی بازی می کرد.

<sup>۸</sup> - «تان» ارگان غیررسمی همه حکومت ها بود و ناچار روزنامه ای بود حائز اهمیت، ولی تروتسکی این روزنامه را به اعلا درجه غیرقابل اعتماد می دانست.

<sup>۹</sup> - ماتوس راکوشی (متولد ۱۸۹۲) عضو کابینه حکومت شوراهای کوتاه عمر مجارستان در سال ۱۹۱۹ بود. وی سپس در رأس حزب کمونیست مجارستان قرار گرفت و در مبارزه علیه تروتسکی فعالانه شرکت داشت. راکوشی به علت فعالیت غیرقانونی کمونیستی به حبس ابد محکوم شده بود. او تا سال ۱۹۵۶ که به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شد منشی حزب کمونیست مجارستان بود.

<sup>۱۰</sup> - زینوویف (۱۸۸۳-۱۹۳۶) از نزدیکان لنین و از هم راهان وی در سال های تبعید از ۱۹۰۵ تا انقلاب اکتبر بود. در سال ۱۹۱۹ رئیس انترناسیونال سوم شد و با وجود این که در

به علت مصالح «میهن پرستانه». مگر مصالح دیگری هم می تواند در سرلوحه ی کوشش های «تان» قرار به گیرد؟

مسئلاً در مورد زینوویف ملاحظات محافظه کارانه اجتماعی نیز وجود داشت. خبرنگار «تان» در مسکو که از قرار معلوم حدود و ثغور خود را خوب می شناسد، بارها موكداً گزارش داده است که زینوویف و اصولاً همه تعقیب شده گان گروه مخالف، در سمت چپ دولت قرار دارند و از این بابت جای نگرانی نیست. مسلمان راکووشی هم در سمت چپ هورتی<sup>۱۱</sup> قرار دارد و خیلی هم چپ. ولی در این مورد مسأله بر سر خدمت کوچکی است که باید به کرملین کرده شود. می توان پذیرفت که در این خدمت نفع شخصی در نظر نیست؟

وزارت کشور، تظاهرات متقابل کارگران را که برای ۱۰ فوریه تعیین شده بود، ممنوع کرده است. درست به همین علت که کاشن و بلوم از فلاندن ناتوان انحلال اتحادیه های فاشیستی را می خواهند، او را در برابر سازمان های کارگری تقویت می کنند. دستگاه نئوناپارتیزم به کار افتاده است. بدیهی است که کاشن و بلوم در مطبوعاتشان به فلاندن ناسزا می گویند و این برای هر دو طرف به یک اندازه سودمند است. این حضرات از ممنوع شدن تظاهرات قلباً و باطناً خوشحال اند.

---

سال ۱۹۲۳ در مبارزه با تروتسکیزم شرکت مؤثر داشت، بعدها در نبرد با استالین با وی متحد شد. زینوویف که خطر اخراج از حزب را حس کرده بود، در سال ۱۹۲۸ از مبارزه ی سیاسی کنار کشید. ولی با وجود این در سال ۱۹۳۶ در نخستین محاکمه ی نمایشی در مسکو محکوم به مرگ و تیرباران شد.

<sup>۱۱</sup> - نیکولدز هورتی (۱۸۶۸-۱۹۵۷) فرمانده دریاداری پادشاهی اتریش- مجارستان بود و پس از سقوط دولت کمونیستی مجار در سال ۱۹۱۹ در رأس حکومت نظامیان قرار گرفت.

رو به راه شدن کارهای شان و امکان ادامه فعالیتشان را به دست تقدیر الهی سپرده اند.

تعداد اعتصاب کنندگان مشمول کمک نقدی به ۴۸۳۰۰۰ نفر رسیده است. بلوم در مورد اعتصاب کنندگان، فروسار<sup>۱۲</sup> را در پارلمان جلو فرستاد. این کار برای بورژواها یعنی: «خیالتان از اعتصاب کنندگان آسوده باشد، چیزی شما را تهدید نمی کند، فقط پارلمان و آزادی های ما را حفظ کنید».

## ۱۱ فوریه

خاطرات روه<sup>۱۳</sup> رئیس ستاد گروه حمله (اس. آی.) که بعدها به دست هیتلر تیرباران شد، با وجود بی رنگی اش تصویری موثر از ابتدایی به دست می دهد که در این جرگه ها حکم فرماست.

تقاله های روان شناسی آستی «طبقات» جای مهمی را در سوسیالیسم نازی ها می گیرد. نسبت بی اساسی را که مارتوف و دیگر منشویک ها<sup>۱۴</sup> به بلشویزم می دادند و آن را سوسیالیسم سربازها می نامیدند، درباره ی نازی ها صادق است، دست کم در مورد گذشته ی نزدیکشان.

<sup>۱۲</sup> - لویی اسکار فروسار پس از جنگ جهانی اول زمام امور حزب سوسیالیست فرانسه را در دست داشت که با هم کاری کاشن حزب را به پیوستن به انترناسیونال کمونیست ترغیب می کرد. عمر عضویت وی در حزب کمونیست کوتاه بود و پس از بازگشت به حزب سوسیالیست به حلقه ی هواخواهان لئون بلوم درآمد.

<sup>۱۳</sup> - ارنست روه هم مؤسس و رئیس ستاد گروه حمله ی ناسیونال سوسیالیسم طی «تصفیه» های نخست از طرف هیتلر تیرباران شد. بدو اتهام انحراف جنسی زده می شد.

<sup>۱۴</sup> - منشویزم و بلشویزم دو جریان در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود که ریشه ی آن به تجزیه حزب در کنگره ی لندن به سال ۱۹۰۳ می رسد. رهبر بلشویک ها لنین و رهبر منشویک ها مارتوف (۱۸۳۷-۱۹۲۳) بود. منشویک ها در سال ۱۹۱۲ برای همیشه از حزب جدا شدند و راه مستقلی را پیش گرفتند. مارتوف در تبعید مرد و تا آخرین لحظه ی حیات مخالف سرسخت بلشویزم ماند.

شخص روهم تجسم روشن ارتباط ماهوی «برادری سربازخانه ای» و هم جنس بازی است.

این نوکر کوتاه فکر که فرصتی برای جنگ به خاطر آلمان به چنگ نیآورد و به همین دلیل حاضر به جنگ به خاطر بولیوی بود، به علت ادراک و برداشت های طبیعی اش از حوادث زندگی و وجود انسان، موفق به مشاهدات بارزی شده است که برای یک سوسیالیست سالی دست نیافتنی است:

«اعتراضات آتشین و اجتماعات توده مردم بی شک در پدید آوردن یک فضای حساس اجتناب ناپذیر است. ولی اگر پشت سر این جریان مردی مصمم نباشد که تدارکات برای عمل را تعبیه به بیند، همه ی این هیاهوها بی اثر خواهد بود» (خاطرات صفحه ۸۰). این فکر که گوشه ای از حقیقت در آن نهفته است، کم یا بیش علیه هیتلر بیان شده. روهم می گوید که او، یعنی هیتلر نطق می کرد، در حالی که من عمل می کردم. به عقیده روهم سرباز بر سیاستمدار حق تقدم دارد، ولی سیاستمدار سرباز را در بازی فریب داد.

## ۱۲ فوریه

پوپولر و اومانیته از خوشحالی در پوست نمی گنجند، چرا که ۱۰۰/۰۰۰ ضدفاشیست در میدان جمهوری گردش کرده اند. بلوم می نویسد:

«چه مردم درخور ستایشی!» این اشخاص از این که توده مردم در برابر دعوتشان واکنش نشان می دهند تعجب می کنند. تعجبشان بی مورد هم نیست، چه اینان طی دهه های متوالی کاری جز سوءاستفاده از اعتماد توده مردم نکرده اند. صد هزار نفر! با وجود این، رهبران فاشیسم می دانند که این گروهی است که امروز اجتماع کرده و فردا از هم خواهد پراکند. و ایان

کوتوری<sup>۱۰</sup> این جاهل مقلد که با بی چشم و رویی موزیانه ای رابطه ی مارکسیزم و اخلاق را تحریف کرده است، به علت تظاهرات در میدان جمهوری خواهان خلع سلاح و انحلال فوری و بی درنگ اتحادیه های فاشیستی شده است. آدم نمی تواند تصویب نامه ی ۱۳ آوریل ۱۹۳۲ ژنرال گرونر<sup>۱۱</sup>، مبنی بر غیرقانونی اعلام کردن ارتش (اس. آی.) هیتلر را به خاطر نیاورد. روهم در این زمینه این طور می نویسد:

«فقط لباس های متحد النشکل و نشان ها از میان رفت. (اس. آی.) هم چنان در میدان مشق دوبریتس و میدان های دیگر مشغول بود. او دیگر نه (اس. آی.)، بلکه «اتحادیه ی ورزش ملی» نامیده می شد». ضمناً باید یادآور شد که ژنرال گرونر نه تنها وزیر کشور، بلکه وزیر دفاع نیز بود. وی در مقام اولش به علت فرصت طلبی پارلمانی، لایحه ی غیرقانونی بودن (اس. آی.) را انشاء کرد و در مقام دومش، به علت مصالح کشوری همه ی امکانات گسترش و نشو و نمای (اس. آی.) را فراهم ساخت. این واقعه ی مهم سیاسی حماقت بی امید همه ی شعارهای خلع سلاح فاشیست ها را بی رحمانه برملاء می سازد.

اعلام غیرقانونی بودن سازمان های نظامی- اگر دولت فرانسه آن را لازم به داند (امکان این کار به کلی رد کردنی نیست)- اقدامی است که فاشیست ها را مجبور خواهد کرد تا برای مسلح شدن کلاهی شرعی برای خود درست کنند،

<sup>۱۰</sup> - وایان کوتوریه عضو هیأت تحریریه ی اومانیتیه و یکی از رهبران حزب کمونیست فرانسه.  
<sup>۱۱</sup> - ویلهلم گرونر (۱۸۶۷-۱۹۳۹) ژنرال آلمانی که در جمهوری وایمار مشاغل مهمی داشت.

حال آن که در حقیقت امر امکان کوچک ترین تدارک دفاعی قانونی از کارگران سلب می شود.

به نظر می آید که «جبهه ی واحد» فقط برای کمک به ارتجاع فرانسه تأسیس شده است که پیش قراولان پرولتاریا را «به زیرزمین» به فرستد. انگلس به مناسبت کنگره ی پرودونیست- آتارشیست ها<sup>۱۷</sup> که در سال ۱۸۷۴ در بروکسل تشکیل شد، پدران به زورگه<sup>۱۸</sup> چنین نوشت: «تفرقه ی کلی در همه ی موارد اصلی، پنهان در این پرده که بحثی در نمی گیرد، بلکه گفت و شنودی صورت می پذیرد.» این فرمول بسیار رسایی است که در مورد مشورت بلوک لندن- آمستردام<sup>۱۹</sup> نیز صادق است. ولی امروز «اتحادیه»هایی نظیر این، از شصت سال پیش توانایی حیات کمتری دارند.

تغییر لحنان سخت قابل دقت است. اثری از لعنت یزدانی دیکتاتورهای چپ و راست در آن نیست. سر مقالات آن حاوی مداحی است از موسولینیزم، به عنوان لنگر نجات برای روز مبادا.

افتراحات آن کوششی است در کسب عضو برای جوانان میهن پرست<sup>۲۰</sup> و اتحادیه هایی نظیر آن.

<sup>۱۷</sup> - این کنگره که در ۷ سپتامبر ۱۸۴۷ در بروکسل تشکیل شد، عنوان «هفتمین کنگره ی اتحادیه کارگران» را داشت. اکثر شرکت کنندگان طرف دار سوسیالیست فرانسوی پیرژوزف پرودن(۱۸۰۹-۱۸۶۵) و از مخالفان جدی سوسیالیزم قدرت گرای مارکس و انگلس بودند.

<sup>۱۸</sup> - فریدریش زورگه، سوسیالیست آلمانی و از دوستان مارکس و انگلس. وی چندی در نهضت کارگری آمریکا فعالیت داشت و سپس به سمت منشی انترناسیونال اول در آمد.

<sup>۱۹</sup> - بلوک لندن- آمستردام پیوند بی بندوبار و غیرمحکم احزاب سوسیالیستی بود که نه به انترناسیونال اول و نه انترناسیونال دوم تعلق داشتند.

<sup>۲۰</sup> - جوانان میهن پرست اتحادیه ای بود نیمه نظامی که بیشتر دانشجویان ناسیونالیست در آن عضویت داشتند.

نتردام به یاری فلاندن نخواهد آمد ( اشاره ای است به این که فلاندن کمی قبل از آن در یکی از مراسم مذهبی کلیسای نتردام شرکت کرده بود).  
انتقال چوباری<sup>۲۱</sup> از خارکف به مسکو بی سروصدا اتفاق افتاد، و اکنون به خاطر آوردن تاریخ آن برایم دشوار است. با وجود این انتقال مذکور معنی سیاسی دارد. چوباری معاون مولوتف شده است، بدین معنی که باید او را دیر یا زود کنار به زند. رودزوتاک و شلاک<sup>۲۲</sup> دو معاون دیگر او توانایی این کار را ندارند. اولی تن پرور و بی اراده شده است و دومی از لحاظ سیاسی بی اهمیت است. به هر حال مولوتف زیر نظارت سه معاون قرار گرفته و در انتظار ساعات مرگش نشسته است.

موجودی مضمّنکننده از خرده بورژوای پول پرست نیست. من تا کنون فرصت آن را نداشته ام که موجودی از این قماش را زیر مذاقه قرار دهم. (تروتسکی اشاره به دشواری هایی می کند که با موجر فرانسوی اش داشته).

### ۱۳ فوریه

رهبران پرولتاریا در حین فساد برای خوش خدمتی سگ منشانه خود در لیسیدن دستی که تازیانه به رویشان می کشد، از یک دیگر سبقت می گیرند. و این کوشش را به رخ ارتجاع نیز می کشند. بدیهی است که بلوم پیشاپیش این صف قرار دارد. روز دهم، روش مردم پاریس چه با شکوه بود! چه آرام بود! چه با انضباط بود! دولت باید به فهمد که «اراده مردم از کجا ناشی می شود»

<sup>۲۱</sup> - چوباری رئیس شورای جمهوری توده ای اوکراین بود. استالین پس از به قدرت رسیدن او را برای عهده داری شغل مهم تر به مسکو فرا خواند.

<sup>۲۲</sup> - این هردو از اعضای برجسته حزب کمونیست بودند که قربانی تصفیه استالین شدند.

به فلاندن در نتردام دشنام داده شد، حال آن که سخنی نام رنبر<sup>۲۳</sup> را خدشه دار نکرد و قس علیهذا. کوتاه سخن این که: «حالا که نباید از جانب ما ترسی به خود راه دهید، آیا باز می‌توانید خلع سلاح فاشیزم را رد کنید؟» ولی آیا بورژوازی به کسانی که ازشان ترس ندارد امتیازاتی داده است؟

در گروه مردان بزرگ، انگلس بدون شک یکی از پاک‌ترین، فروتن‌ترین و اصیل‌ترین شخصیت‌هاست. نمایاندن شخصیت او تکلیفی سپاس‌گزارانه و در عین حال وظیفه‌ای تاریخی است. من در پیرین کیپو (تبعیدگاه تروتسکی در ترکیه) روی کتاب مارکس-انگلس کمی کار کردم ولی منابعی که برای این کار گرد آورده بودم دست خوش حریق شد. بعید است که دیگر به توانم دست‌بندین کار به زخم و چه خوب بود اگر می‌توانستم کتابی را که دارم درباره‌ی لنین می‌نویسم تمام کنم، تا می‌توانستم به کارهای مربوط به مسایل روز- فی‌المثل «در سقوط کاپیتالیزم» به پردازم.

مسیحیت عیسی را آفریده تا به یهوه، خدای لمس‌نکردنی شکل‌انسانی به دهد و او را به موجودی میرا نزدیک کند. در کنار مارکس، خدای المپ، انگلس به دنیای انسان‌ها نزدیک‌تر است. چسان این دو یک‌دیگر را تکمیل می‌کنند، بیش از این انگلس چه آگاهانه مارکس را تکمیل می‌کند و چگونه خود را در این کار محو می‌سازد. در همین هدف است که وی زندگی خود را می‌جوید و رسیدن بدان را پاداش خود می‌داند. بدون کوچک‌ترین نشانی از قربانی فردی، همیشه به خویش وفادار، همیشه خوشبین به زندگی، همیشه از زمان و مکان خویش جلوتر، در میان علایق ناب معنوی بی‌حد و حصر، حافظ جرقه‌ی اصیل نبوغ در شراره سرد نشدنی اندیشه و فکر.

<sup>۲۳</sup> - وزیر کشور کابینه فلاندن.

در صحنه زندگی روزمره چهره انگلس در کنار مارکس ارزشی بزرگ می یابد. (بی آن که به شخصیت مارکس از این راه لطمه ای وارد آید). به خاطر دارم که پس از خواندن نامه هایی که مارکس و انگلس برای یک دیگر نوشته بودند، شور و شوقی را که نسبت به انگلس در خود می دیدم، به لنین گفتم: بدین معنی که انگلس وفادار در مجموعه روابط و مناسبات خود با مارکس نه تنها چیزی از دست نمی دهد بلکه چیزی هم به دست می آورد. لنین با این اندیشه من، با تحرک، بلی با لذت موافقت کرد. او به انگلس مهر می ورزید، به علت تشکل شخصیت اش و به پاس انسان منشی چند جانبه اش. به یاد دارم که ما در آن وقت تصویری از جوانی انگلس را با علاقه ای درونی نگاه می کردیم و می کوشیدیم آن خطوطی از شخصیت اش را کشف کنیم که طی زندگانی بعدیش به نحو بارزی رشد یافته بودند.

هنگامی که انسان به قدر کافی نوشته های بلوم، پل فور، کاشن و تورز<sup>۲۴</sup> را خواند و از این راه به اندازه کافی باکتری بی اهمیتی، سخافت، خفت و جهالت بلعید، سپس برای تهویه ریه های روانی چیزی بهتر از تبادل نامه های مارکس و انگلس، چه با خودشان و چه با دیگران، نیست. چه قدر خلاقیت، ظراوت روحی و هوای کوهستان در سخنان موجز و رسای آن ها وجود دارد. سخنانی که کم یا بیش به نظر متناقض می آیند و با این همه، همیشه اندیشیده و سنجیده اند. این دو مرد همواره در بلندی می زیستند.

<sup>۲۴</sup> - موریس تورز (۱۹۰۰-۱۹۶۴) نخست معدنچی بود و در تغییر و تبدیلی که در سال ۱۹۳۰ در حزب کمونیست فرانسه انجام گرفت سمت دبیر اول آن را یافت.

## ۱۴ فوریه

پیش بینی های انگلس همیشه خوشبینانه است. این که پیش بینی های وی از جریان حوادث سرعت بیشتری دارند، نادر نیست. ولی اگر یک پیش بینی تاریخی اصولاً اندیشیدنی باشد، در نتیجه نهایی انگلس همیشه حق داشته است. آن چه را که وی در نامه هایش به خانم ویشنوتسکی<sup>۲۵</sup> درباره ی تحولات انگلستان و آمریکا می نویسد، اگر چه پس از جنگ یعنی چهل تا پنجاه سال بعد، ولی سرانجام تأیید شده است و چه تأییدی! کدام سیاستمدار بزرگ جهان بورژوازی توانست موقعیت کشورهای انگلوساکسون را این طور پیش بینی کند؟ تمام این لوید جرج ها، بالدوین ها، روزولت ها، به گذریم از مک دونالدها<sup>۲۶</sup>، حتی امروز هم (شاید امروز بیشتر از دیروز) در مقایسه با انگلس بینا و دوربین، چون کرم های خاکی نابینا جلوه می کنند. چه محدودالفکر اشخاصی باید از قماش کینز باشند که پیش بینی های مارکسیزم را مردود اعلام می کنند.

تا آن جا که از روزنامه هایی که برایم می رسد می توانم به بینم خادمان استالین در فرانسه (تورزو و شرکا) با رهبران جناح راست سوسیال دموکراسی، بی پرده توطئه ای چیده اند تا جبهه ای علیه «تروتسکیست ها» و در راس آنان سازمان جوانان به گشایند. استالین و بوخارین<sup>۲۷</sup> زمانی دراز

<sup>۲۵</sup> - ویشنوتسکی، سوسیالیست آمریکایی و مترجم کتاب تحت عنوان "موقعیت طبقه ی کارگر انگلستان".

<sup>۲۶</sup> - مک دونالد (۱۸۶۶-۱۹۳۷) زمانی رهبر حزب کارگر انگلستان بود و بارها به نخست وزیری رسید.

<sup>۲۷</sup> - نیکلا بوخارین (۱۸۸۸-۱۹۳۸) از رهبران حزب بلشویک که بعد از لنین بزرگ ترین تئوریسین حزب به شمار می آمد. وی بعد به عنوان عضو پلیت بورو و شورای نویسندگان پراودا، در کنار استالین علیه تروتسکی و زینوویف مبارزه کرد. در سال ۱۹۲۸ از استالین برید ولی سال ۱۹۳۴ به عنوان عضو شورای نویسندگان ایزوستیا به حزب بازگشت. این کار نیز دو

به ما رنگ انحراف سوسیال دموکراتیک و سپس سوسیال فاشیستی زدند. صرف نظر از موقعیت متفاوت تاریخی، جبهه سازی بلوم- کاشن و نبرد مشترکشان علیه تروتسکیزم، بلوک کرنسکی<sup>۲۸</sup> زرتلی<sup>۲۹</sup> را در سال ۱۹۱۷ و حمله ی آن ها را علیه بلشویزم به خاطر می آورد.

وجه مشترک این ها سرشت محقر و محدود خرده بورژوازی شان است: بیم از موقعیت های پرمخاطره، اختلال شخصیت به هنگامی که زمین زیرپای شان می لرزد، کینه توزی به کسانی که علناً رسوای شان به سازند و سرنوشتشان را پیش گوئی کنند.

وجه تمایز دو بلوک که متأسفانه کوچک نیست در این است که:

الف. اتحادیه کارگران محافظه کار<sup>۳۰</sup> در فرانسه نقش بسیار مهم تری بازی می کند تا در روسیه سال ۱۹۱۷.

ب. بلشویزم به علت کاریکاتوری که استالین از حزب ساخته بی اعتبار شده است.

ج. همه ی قدرت دولت شوروی در راه از هم گسیختن و سلب صلاحیت اخلاقی از پیش آهنگان پرولتاریا به کار می رود.

نبرد تاریخی در فرانسه هنوز با شکست رو به رو نشده است، ولی خادمان استالین و بلومیزم دستیاران گران بهایی برای فاشیزم هستند. تورز همه ی

ماهی بیش طول نکشید و پس از برکناری از کار، به اتهام فعالیت ضدانقلابی دستگیر و در سال ۱۹۳۸ محکوم به مرگ شد و تیرباران گردید.

<sup>۲۸</sup> - الکساندر کرنسکی در بدو انقلاب اکتبر سمت نخست وزیری حکومت موقت را داشت.

<sup>۲۹</sup> - زرتلی، رهبر جناح منشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه و از اعضای کابینه ی کرنسکی و از مخالفان سرسخت انقلاب بلشویکی بود.

<sup>۳۰</sup> - مقصود حزب سوسیالیست فرانسه و سندیکای کارگری این کشور است.

دلایل، براهین و اسالیب تلمن<sup>۳۱</sup> را وارونه کرده است، ولی ماهیت سیاست استالینی تغییر نکرده و همان که بود مانده است. در آلمان هر دو دستگاه، سوسیال دموکرات ها و کمونیست ها، با اسلوب منجمد، ناندیشیده و دروغ آمیز مبارزه، توجه کارگران را از خطری که نزدیک می شد منحرف کردند. دستگاه های نظیر آن در فرانسه نیز بدین نتیجه مشترک رسیدند که چگونه می توان از راه خیال بافی توجه کارگران را از واقعیت منحرف کرد. نتیجه یکی است.

«تان» صادق، خالی از ارتشاء و ملی مشاجرات سیاسی را به عنوان ابرهای مصنوعی که در پشت آن منافع خصوصی پنهان است مطرح می داند. شگفتا! ارگان کمیته ی دفورژ<sup>۳۲</sup> به منافع خصوصی حمله می کند. کمیته ی دفورژ مطبوعات فرانسه را به خدمت خود می گمارد. فی المثل هیچ نشریه ی رادیکالی اجازه ندارد حتی کوچک ترین اشاره به ترورهایی به کند که کارگران انقلابی در بیمارستان کمیته ی دفورژ قربانی آن می گردند. این کارگران به محض تحویل به بیمارستان، قبل از عمل جراحی لازم به خیابان ها فرستاده می شوند. پس ارگان نیمه رسمی خانواده ی وندلس<sup>۳۳</sup> مگر می تواند از رسوا کردن منافع خصوصی به نفع ملت چشم پوشی کند؟

در سال ۱۹۲۵ (یا ۱۹۲۴) کراسین به عنوان نماینده ی دیپلماتیک شوروی در فرانسه مذاکراتی با مدیر «تان» کرد و گزارشی از مذاکرات خود به دفتر

<sup>۳۱</sup> - ارنست تلمن (۱۸۶۶-۱۹۴۴) از سال ۱۹۲۵ تا دستگیری در سال ۱۹۳۳ به وسیله ی گشتاپو رهبر حزب کمونیست آلمان بود. وی در سال ۱۹۴۴ در اسارت گاه بوخن والد به قتل رسید.

<sup>۳۲</sup> - اتحادیه کارفرایان بخش آهن- فولاد و زغال تاثیر بزرگی بر زندگی اقتصادی و سیاسی فرانسه است.

<sup>۳۳</sup> - یکی از منتقد ترین خانواده های فرانسه که دارای قدرت مالی و سیاسی بود.

سیاسی داد تا دستورهای لازم را کسب کند. پیشنهادهای «تان» از این قرار بود:

الف. در موقع مناسب اداره روزنامه یکی از هم کاران خود را به مسکو می فرستد که مشاهدات خود را با مقاله هائی انتقادی ولی ملایم آغاز کند.

ب. جدل علیه اتحاد شوروی از سرمقاله ها حذف گردد.

ج. پس از چند ماه (به گمانم شش ماه) روزنامه در گزارش های مربوط به سیاست خارجی لحن دوستانه ای نسبت به اتحاد شوروی می گیرد.

د. گزارش هایی که از خبرنگاران «تان» از مسکو می رسد جنبه ی خیرخواهانه ای داشته باشد.

ه. مدیریت روزنامه در انتقاد از بلشویزم، تا آن جا که مسأله مربوط به سیاست داخلی فرانسه است، آزاد باشد.

و. اتحاد شوروی سالانه یک میلیون فرانک به «تان» به پردازد.

کراسین نخست نیم میلیون وعده داده بود تا ۷۵۰۰۰۰ نیز بالا رفته بود و از دفتر سیاسی کسب تکلیف کرد که آیا می تواند به این مبلغ نیز بیفزاید یا نه. در این جا بود که مذاکرات به بن بست رسید. پاسخ دفتر سیاسی منفی بود. نه فقط به علت ذخیره ارزی بلکه نیز به دلایل دیپلماسی، چه در آن زمان امیدی به اتحاد با فرانسه وجود نداشت. از این رو عاقلانه آن بود که مطلب به بعد موکول گردد. هر کس زحمت خواندن شماره های «تان» را در سال ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ به خود به دهد، در خواهد یافت که این معامله تمام و کمال، ولی فقط ۹ سال دیرتر، انجام شد.

هیچ کس دولت شوروی را متهم نمی کند که به مطبوعات بورژوازی رشوه می دهد و در این کار از اضافه پرداختن می پرهیزد، ولی فرومایه گی در این

است که دارودسته‌ی استالین از مطبوعات بورژوازی سلاحی می‌سازد علیه حزبی که خود را متعلق بدان می‌داند.

مدت هاست که این موضوع شهرت یافته که «تروتسکیست‌ها پیش‌آهنگ بورژوازی ضدانقلابی» هستند. این مسأله نه فقط به دست کنسول لتلاند، بلکه از طریق این واقعیت که کنسولگری‌های آمریکایی و اروپایی تقاضای روادید ورود مرا رد کرده‌اند، ثابت می‌شود. ترک چارچوب قتل‌کی روف برای پی بردن به منافع و علقه‌های بورژوازی بی‌معنی است.<sup>۳۴</sup>

مطبوعات فرانسه اتهاماتی را که استالین بر زینوویف و کامنف<sup>۳۵</sup> وارد کرده است، بدون انتقاد و بدون رعایت دروغ بودن آن، اقتباس کرده‌اند. اما توضیح مختصر من مبنی بر عدم آشنایی با کنسول لتلاند، در هیچ یک از روزنامه‌های بورژوازی فرانسه درج نشد.

گزارش «تان» به ویژه آموزنده است. مخبر روزنامه‌ی مذکور در مسکو به خوانندگانش آسودگی خاطر می‌دهد که تمام گروه‌هایی که استالین دست به نابودی شان دست زده از خود او چپ‌ترند و از این بابت نباید وحشتی داشت. همین خبرنگار، تلگرافی (سه بار!) گزارش داد که کنسول، با رساندن نامه به تروتسکی روی موافق نشان داده بود. حال آن که حقیقت امر این است که کنسول می‌خواست چنین نامه‌ای را گدایی کند. هیأت تحریریه‌ی «تان» با توضیح و درخواست تصحیح متکی بر واقعیت و بی‌شانیه من موافقت نکرد. همین خبرنگار از ژودوکیف یک «تروتسکیست» ساخت و در گزارش خود

<sup>۳۴</sup> - کنسول لتلاند در مطبوعات شوروی به عنوان رابط تروتسکی با قاتل‌کی روف معرفی شد.  
<sup>۳۵</sup> - لئو کامنف (۱۸۸۳-۱۹۳۶) از هم‌کاران نزدیک لنین که در محاکمات نمایشی مسکو در سال ۱۹۳۶ محکوم به مرگ شد.

از مثلث تروتسکی زینوویف- کامنف سخن گفت تا پرده ی نسیان به مثلث استالین، زینوویف، کامنف به پوشاندن و قس علیهذا. یک روزنامه نگار دروغ پرداز مانند روزنامه اش خوب می داند که چه می کند. در آخرین تحلیل، «تان» همان کار اومانیته را می کند، منتها محتاطانه تر، اندیشمندانه تر و ظریف تر. کدام یک از این دو کمتر در بند منافع خصوصی است، قضاوت آسانی نیست. ولی من گمان می کنم که اومانیته متاعش را ارزان تر می فروشد.

انگلس در ۱۰ اکتبر ۱۸۸۸ در مراسله ای که به نیویورک می رفت چنین نوشت:

«در فرانسه رادیکال ها بیش از آن که امید می رفت خود را خوار کرده اند. اینان در برابر کارگران برنامه ی قدیمی را که خود اعلام کرده اند فراموش می کنند و به عنوان فرصت طلبان تمام عیار وارد میدان می شوند. خود را سپر فرصت طلبان می کنند و رخت چرک آن ها را می شویند. این خیلی خوب می شد در صورتی که به جای بولانژه<sup>۳۶</sup> که آن ها توده را اجباراً به دامنش می افکنند کس دیگری می بود.»

انگار که این سطور برای زمانی که ما در آن زندگی می کنیم نوشته شده است. در سال ۱۹۳۴ هم رادیکال های فرانسه همان بی عرضه گی ۱۸۸۸ را نشان دادند. این ها مانند آن وقت فقط به درد این خوردند که خود را سپر بالای ارتجاع کنند. این در صورتی که یک حزب انقلابی حیات داشت، خوب و زیبا بود. ولی چنین حزبی وجود ندارد، آری هنوز بدتر، فقط کاریکاتور مهوع آن

<sup>۳۶</sup> - بولانژه ژنرال فرانسوی که در دهه ی هشتم قرن ۱۹ در رأس جنبشی قرار گرفت که هدفش برقراری دیکتاتوری توده ای بود. وی هنگامی که پی به قصد دستگیریش بر از کشور فرار کرد.

وجود دارد و رادیکال ها توده را به دامن فاشیزم می افکنند. درست مانند نیم قرن پیش که آن را به دامن بولاتریزم افکنند.

در چنین شرایط طرف داران استالین با رادیکال ها بلوکی علیه فاشیزم تشکیل می دهند. و این بلوک را به سوسیالیست ها تحمیل می کنند، هدایایی که سوسیالیست ها حتی به خواب هم نمی توانستند به بینند. هنوز هم استالینیست ها مانند میمون های نیمه دست آموز غرولند می کنند که با رادیکال ها نباید قراردادها را پارلمانی بست، بلکه باید جبهه ای توده ای علیه فاشیزم تشکیل داد. انگار آدم ارگان رسمی یک تیمارستان را می خواند.

هر چند که از زاویه ی دید سوسیالیستی، کارتل پارلمانی جنایت کارانه باشد، این کار از نظر تکنیک انتخاباتی یا استراتژی پارلمانی نمایندگان اصلاح طلب از لحاظ سیاسی دارای معنی است و یا بود. ولی پیمان با یک حزب کاملاً پارلمان تر که به علت استخوان بندی بورژوایی خود توانایی تجهیز توده ها را ندارد، در خارج از پارلمان چه معنی می دهد. رهبری بورژوایی حزب از پیگره ی توده ای آن چون طاعون وحشت دارد. هر چهار سال یک بار آرای دهقانان، خرده فروشان یا کارمندان را جمع آوری کردن، آری اریو<sup>۳۷</sup> بزرگ منشا نه برای این کار آماده است.

ولی رأی دهنده گان را به نبردی علنی برانگیختن، یعنی تجهیز روان هایی که وی از آن ها به مراتب بیش از فاشیزم وحشت دارد. این به اصطلاح جبهه ی توده ای (جبهه ی واحد) یعنی هم کاری با رادیکال ها در مبارزه ای خارج از پارلمان، جنایت کارانه ترین ریشخندی است که احزاب کارگری به

<sup>۳۷</sup> - (۱۸۷۲ - ۱۹۰۷) نماینده رادیکال های فرانسه.

مردم روا داشته اند و در این کار دست و دل باز نیز بوده اند. در حالی که اریو رکاب اسب فلاندن را نگه می دارد و وزیر کشور رادیکال ها پلیس را به سرکوبی توده های کارگر ترغیب می کند، آرایش استالینیست ها، رادیکال ها را به شکل رهبران خلق گریم می کند. استالینیست ها وعده می دهند که با هم کاری رادیکال ها فاشیزم را منکوب سازند، حال آن که فاشیزم بیش از همه از بی صداقتی و دروغ رادیکالیزم تغذیه سیاسی می کند. آیا این جا تیمارستانی نیست؟ اگر کیفر این جنایات تنها متوجه نوکران استالین و ماجراجویان مرتشی و کفتارهای بوروکرات می شد، می شد گفت: این پاداش اعمالتان بود، ولی بدبختانه تقاص را خود کارگران باید پس به دهند.

این واقعیت که به توده های زیر فشار و در جستجوی چاره در کسوت مارکسیزم و بلشویزم عقایدی خورنده می شود که مارکسیزم خود از مبارزه با آن عقاید زاییده شده و بلشویزم پرورش یافته است، تأثیر کابوس را دارد. به راستی که عقل، دیوانگی و نیکوکاری، ستم شده است.

همه ی مطبوعات مورد اعتماد بورژوازی از سازمان های مسلح دفاع می کنند، بر چهره ی آن ها نقاب می زنند و از آن ها پشتیبانی می کنند. اعتقاد به این که این سازمان ها ضروری هستند و پیک نجات اند، در وجدان بورژوازی حک شده است. مشکلات اقتصادی بزرگ است. امکان جنبش انقلابی خلق وجود دارد و بلکه هم اجتناب ناپذیر است. نیروهای پلیس کافی نیست. به کار گماشتن گروه های ارتشی، به علت دوره ی خدمت فقط یک ساله، خطرناک است. چرا که ممکن است آن ها دست خوش نوسان گردند. پس چه چیزی قابل اعتمادتر از گروه های آزموده و برگزیده ی فاشیستی است؟ این ها دست خوش نوسان نخواهند شد و پشت ارتش را نیز محکم

نگه خواهند داشت. با این حال باز هم جای شگفتی است که بورژوازی به سازمان های مسلح خود دو دستی چنگ زده است؟ نقداً بلوم از حکومت بورژوازی یک درخواست دارد و آن این که گروه های مسلح به خلع سلاح تن در دهند. پل فوره ها، وایان کوتوریه ها و زیمروسکی ها شب و روز این «درخواست ننگین» و احمقانه را تکرار می کنند که فقط فاشیزم را در اعتماد به آینده اش راسخ تر می سازد. هیچ یک از این عروسک های خیمه شب بازی موقعیت را درک نکرده است. آن ها محکوم به فنا هستند. یک بعد از نیمه شب: دیر زمانی است که این قدر دیر وقت چیزی ننوشته ام. کوشیده ام که سر به خواب به نهم ولی عصبانیت هر بار مرا بر می خیزاند. دهقان های نادان روسی وحشت زده و خشمگین، هنگام بروز وبا پزشکان را می کشتند، داروها را از بین می بردند و آسایشگاه وبائیان را درهم می شکستند. آیا تعقیب تروتسکیست ها، تبعیدها، اخراج از حزب و اعلام جرم هایی که بخشی از کارگران نیز آن را تأیید می کنند، به تشنج بی اساس دهقان های نومید شبیه نیست؟ رهبران احزاب کارگری برانگیزنده این هیاهوها هستند، توده های پریشان ناظر قتل پزشکانند، یعنی کسانی که از بیماری و دارو آگاهی دارند.

## ۱۵ فوریه

«تان» گزارش جانب دارانه خبرنگار خود در مسکو در مورد امتیازاتی که به دهقانان کلخوز، به ویژه در زمینه ی معاملات دام، داده شده است منتشر می کند. گویا امتیازات دیگری که به توند گرایش های خرده بورژوایی دهقانان را ارضاء کند در دست تدارک است. پیش بینی این امر این

عقب نشینی در چه حدود و ثغوری توقف خواهد کرد دشوار است. ولی پیش بینی عقب نشینی، فی حد ذاته، کار دشواری نبود. بولتن اپوزیسیون<sup>۳۸</sup> در پاییز سال ۱۹۲۹ به علت شیوه های ماجراجویانه اشتراکی کردن، زنگ خطر را به صدا در آورده بود: «در خصلت سرگیجه آور اقدامات، تخم عناصر بحران اجتناب ناپذیر آینده کاشته شده است.» و آن چه بعدها پیش آمد این است: از بین بردن دام ها، قحطی ۱۹۳۳، قربانیان بی شمار و چند موقعیت بحران سیاسی. نقداً عقب نشینی به شدت ادامه دارد. درست به همین دلیل استالین خود را از نو به از بین بردن همه ی کسانی که از او چپ ترند ناگزیر می بیند. انقلاب برحسب ماهیت اش ناچار قلمرو وسیع تری از آن چه را که به نگه داری اش قادر است تصاحب می کند. ولی این قانون کلی اشتراکی کردن یک پارچه را به هیچ وجه توجیه نمی کند. ناموزونی اشتراکی کردن نه نتیجه ی فشار توده ی مردم، بلکه نتیجه ی حساب غلط بوروکراتیک بود. به جای ارشاد اشتراکی کردن هم آهنگ با منابع تکنیک تولیدی، به جای توسعه ی آن به هم راه تجربه های اندوخته در عرض و عمق، بوروکرات های وحشت زده، دهقانان وحشت زده را با یاری ضربات تازیانه روانه ی کلخوزها کردند.

آمپیریزم<sup>۳۹</sup> استالین و محدودیت وی در تفسیرهایی که درباره ی اشتراکی کردن یک پارچه نوشت، آشکارتر از همیشه بروز کرد. عقب نشینی کنونی بدون تفسیر انجام می گیرد.

<sup>۳۸</sup> - بولتن اپوزیسیون نشریه ای بود ماهانه که تروتسکی آن را نخست در فرانسه سپس در برلن و نیویورک به زبان روسی منتشر می کرد. این نشریه در سال ۱۹۴۱ تعطیل شد.

<sup>۳۹</sup> - مکتبی که معرفت را فقط از راه تجارب حسی امکان پذیر می داند. م

## ۱۶ فوریه (بریده روزنامه «تان»)

«پارلمان ترهای ما با میل از مرگ لیبرالیزم اقتصادی سخن می گویند. مثل این که آن ها نمی دانند که با این کار مرگ خود را نیز تعبیه می بینند. با مرگ لیبرالیزم اقتصادی پارلمان هم به گور خواهد رفت.»

چه سخنان قابل دقتی! ایده آلیست های «تان» بدون این که خود به داند زیر یکی از مهم ترین ترهای مارکسیزم صحه می گذارند.

دموکراسی پارلمانی چیزی غیر از روبنای رژیم رقابت اقتصادی بورژوازی نیست که با آن هست و با آن می میرد. ولی موقعیت سیاسی «تان» از راه این استقراض اجباری از مارکسیزم به مراتب از موقعیت سوسیالیست ها و رادیکال سوسیالیست ها محکم تر شده است که می پندارند با پر کردن دموکراسی با یک محتوی «دیگر» اقتصادی قادر به نگه داری آن خواهند شد. این جمله پردازان نمی بینند که رابطه بین یک رژیم سیاسی و اقتصاد، رابطه بین پوست و الیاف عضلانی است، نه رابطه بین قوطی کنسرو و محتوی آن. نتیجه این که دموکراسی پارلمانی مانند رقابت اقتصادی محکوم به نیستی است، فقط بحث در این است که میراث از آن که خواهد بود.

## ۱۷ فوریه

گاهی اوقات پزشک سالخورده و بهره مند از دانایی و تجربه را نزد خود مجسم می کنم که شاهد جان دادن بیمارش زیر عمل جراحی یک قصاب است، حال آن که با مراعات اصول علم پزشکی درمان حتمی است. حالت من نیز که ناظر و شاهد فعالیت «رهبران» پرولتاریای فرانسه هستم تقریباً چنین است. آیا این خودستایی است؟ نه! اعتقادی است عمیق و خدشه ناپذیر.

بین زندگی ما و اقامت در زندان مختصر تفاوتی بیش نیست. زندگی ما محدود است به خانه و حیاط. دیدار انسان های دیگر برای ما در همان حد مقدور است که برای زندانیان ملاقات می آید. نقداً رادیویی برای خود دست و پا کرده ایم. به گمانم اکنون در بعضی از زندان ها، دست کم در آمریکا، رادیو وجود دارد. (بدیهی است که در فرانسه نه.) ما تقریباً فقط به کنسرت گوش می دهیم که بخش اعظم زندگی روزانه مان را پر می کند. موسیقی شنیدن من بیشتر سطحی است، در حالی که مشغول کارم. (موسیقی گاهی اوقات کمک است و گاهی مزاحم. به طور کلی می توان گفت که موسیقی در طرح اندیشه کمکی است و در بیان آن مزاحم.) «ان» مانند همیشه دلباخته موسیقی است، در آن عمیق می شود و حواس اش را تمرکز می دهد. هم اکنون مشغول شنیدن آهنگی از ریمسکی کورساکف هستیم. رادیو رنگارنگی و چند سویگی زندگی را به طور نارسا و سطحی نشان می دهد. بهتر به گویم: دستگاهی است که برای اقامت در زندان خلق شده است.

## ۱۸ فوریه

هنگامی که کامنف و زینوویف در سال ۱۹۲۶، پس از این که بیش از سه سال با استالین مشترکاً علیه من توطئه چینی کردند، به صفوف اپوزیسیون پیوستند، به کرات به من هشدار می دادند:

اگر شما فکر می کنید که استالین در فکر اقامه دعوی علیه شما نیست، در اشتباهید. این پاسخی بود که کامنف پس از آن که من از سیاست استالین، بوخارین و مولوتف در چین، انگلستان و... و... انتقاد کرده بودم به من داد.

- او در اندیشه از بین بردن شماس است.

- ؟

- اخلاقاً و اگر هم ممکن باشد، جسماً. افترا و تهمت، اختراع یک قیام نظامی و بعد، وقتی که زمینه آماده شد، صحنه سازی یک ضربه ی تروریستی. مبارزه ی استالین در سطحی غیراز مبارزه ی شما انجام می گیرد، سلاح های شما در برابر او مؤثر نیست.

همین کامنف در فرصت دیگری به من گفت: من او (استالین) را از زمان هم کاری، تبعید مشترک، فعالیت مشترک خیلی خوب می شناسم. هنگامی که من و زینوویف از استالین بریدیم، چیزی به شکل وصیت نامه تحریر کردیم و در آن در صورت مرگ «غیرمنتظره» مان استالین را مقصر شناسانیم. این سند در جای امنی قرار دارد. به شما نیز توصیه چنین کاری را می کنم. زینوویف بدون محظور به من می گفت: فکر می کنید که استالین به از بین بردن جسمانی شما نیندیشیده است؟ او بدین کار فکر کرده، آن را خوب حلایجی کرده است. فقط یک فکر او را از این کار باز می دارد: جوانان بار این مسئولیت را به گردن او خواهند افکند و پاسخ شان یک سلسله عملیات تروریستی خواهد بود. از این رو وی نخست تفرقه و تجزیه ی گروه های جوانان مخالف را لازم می داند. به تأخیر افکندن، خاتمه دادن معنی نمی دهد... اقدامات لازم را به کنید، کامنف بی شک هنگامی که می گفت استالین مبارزه را در سطح دیگری انجام می دهد (مانند خود او و زینوویف در گذشته) حق داشت. ولی امکان مبارزه در سطحی که استالین می کرد، فقط در آن محیطی که بوروکراسی شوروی آفریده بود، وجود داشت. استالین برای تمرکز قدرت در دست بوروکراسی و رفع و دفع اپوزیسیون مبارزه می کرد. ولی در عوض

ما برای هدف های انقلاب جهانی می جنگیدیم و ناچار در برابر محافظه کاری بوروکراسی، تمایل او به آرامش، رضایت و آسودگی قرار می گرفتیم.

به علت تحلیل رفتن قوای انقلاب جهانی، فتح بوروکراسی و به دنبال آن پیروزی استالین، از پیش تعیین شده بود. ریشه تحولات که سبک مغزان سیاسی آن را به حساب قدرت شخصی یا دست کم زیرکی خارق العاده استالین می گذارند، در حقیقت در دینامیزم قدرت های تاریخی بود. نقش استالین چیزی جز اجرای نیمه آگاهانه فصل دوم انقلاب، فصل رکود و رخوت نبود.

هنگام اقامت ما در آلماتا (آسیای مرکزی) روزی یک مهندس شوروی نزد من آمد و چنین وانمود کرد که به ابتکار شخصی این کار را کرده است. او از شرایط زندگی ما جويا شد، خود را مکدر و پریشان حال نشان داد و ضمناً خیلی محتاط پرسید:

« فکر می کنید که به نحوی از انحاء آشتی امکان پذیر است؟ »

شک نیست که این مهندس فرستاده ی مخصوص بود و می خواست مزه ی دهان مرا به فهمد. من به وی جواب دادم که در شرایط موجود سخنی از آشتی نمی توان گفت، نه از این رو که من اصولاً طالب آشتی نیستم، بلکه بدین سبب که برای استالین امکان عقد صلح با من وجود ندارد، چرا که او مجبور به پیمودن راهی است که بوروکراسی از قبل برایش تعیین کرده است.

- این کار چگونه پایان خواهد یافت؟

گفتم:

« پایانی خون آلود، استالین به هیچ شکل دیگری نخواهد توانست مسأله را

پایان دهد. »

ملاقات کننده ی من چندشش شد. انتظار چنین پاسخی را نداشت، بی درنگ خداحافظی کرد و رفت.

چنین فکر می کنم که گفت و گوی بالا از لحاظ تبعید من به خارج اهمیت فراوانی داشته باشد. ممکن است استالین زودتر از این چاره ای اندیشیده ولی در دفتر سیاسی مواجه با مقاومت شده بود. خوب، وی حالا دیگر دلیل قوی در دست داشت. تروتسکی خودش گفته که تصادم و برخورد عاقبت خونینی خواهد داشت. تبعید به خارجه تنها راه است.

دلایلی را که استالین بر تبعید من ارائه داده بود، من همان زمان در «بولتن اپوزیسیون» منتشر ساختم. ولی چه شد که دغدغه ی استالین به خاطر کمینترن او را از این کار باز نداشت؟ شکی نیست که او این خطر را کم تخمین زد. تصور او از قدرت سیاسی، با تصورش از قدرت دستگاه، پیوسته گی تفکیک نکردنی دارد. وی هنگامی به حمله دست زد که از پیش می دانست برنده خواهد شد. کامنف از این که می گفت استالین مبارزه را در سطح دیگری انجام می دهد حق داشت. و به همین دلیل هم خطر گلاویز شدن فکری را کم تخمین زد.

## ۲۰ فوریه

در طی سال های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ کینه ی استالین و دستیارانش به دبیرخانه ی من، روز به روز بیشتر می شد. به نظر آنان دستگاه کوچک من سرچشمه ی همه ی فسادها بود. دلیل این ترس خرافاتی از این گروه کوچک هم کاران من «که عبارت بود از ۵ یا ۶ نفر» اندک اندک بر من روشن شد. دارنده گان نشان افتخار که سخن رانی ها و مقالاتشان را منشی های شان

می نویسند به راستی می پندارند که می توان مخالفی را از راه تاراج دبیرخانه اش خلع سلاح کرد.

درباره ی سرنوشت غم انگیز هم کارانم همان وقت در مطبوعات گزارش دادم: گلاسنن<sup>۴۰</sup> را به سوی خودکشی راندند، بوتف<sup>۴۱</sup> در یکی از زندان های «گ. پ. او.» مرد، بلومکین تیرباران شد، سرموکس و پوزنانسکی<sup>۴۲</sup> روانه تبعید شدند.

استالین نمی توانست پیش بینی کند که من بدون دبیرخانه هم می توانم به فعالیت قلمی ادامه دهم که موجب پدید آمدن دستگاه تازه ای خواهد شد. محدودیت فکر در پاره ای مسائل، شاخص بوروکرات های خیلی باهوش هم هست.

سال های تبعید جدید که پُر بود از فعالیت قلمی و تبادل رأی نامه ای، موجب کسب هزاران رفیق آگاه در کشورها و نقاط مختلف جهان شد. نبرد در راه پیدایش انترناسیونال چهارم، بوروکراسی شوروی را غیرمستقیم زیر باران گلوله می گیرد، مبارزه علیه تروتسکیزم که پس از خاموشی طولانی دوباره آغاز گشته است، خود موید این واقعیت است. استالین اکنون خیلی مایل است که حکم تبعید مرا به خارج لغو کند.

صحنه سازی یک محاکمه ی نمایشی چه جاذبه ای دارد! با همه ی این ها گذشته را نمی توان باز گرداند. بهتر است که به جای محاکمه ی نمایشی در جستجوی وسایل دیگری برآید. بدیهی است که استالین این وسایل را خواهد یافت (به حساب کامنف و زینوویف) ولی خطر رسوایی او خیلی بزرگ است:

<sup>۴۰</sup> - مسئول دبیرخانه تروتسکی در ایام جنگ داخلی.

<sup>۴۱</sup> - از هم کاران نزدیک تروتسکی در سال های انقلاب.

<sup>۴۲</sup> - از هم کاران نزدیک تروتسکی.

بی اعتمادی و بدبینی که کارگران کشورهای غربی؛ پس از مسأله کیروف به استالین پیدا کرده اند فقط می تواند بیشتر به شود. مسلماً استالین در دو صورت ترور مرا بر خواهد انگيخت (به وسیله ی سازمان های گارد سفید که «گ. پ. او.» در آن جاسوسان بسیار دارد، یا به یاری فاشیست های فرانسه که راه یافتن به درونشان آسان است): در صورت خطر بروز جنگ یا در صورت خراب شدن موقعیت خود او. بدیهی است که راه سوم یا چهارمی هم موجود است. پیش گویی این مسأله که این ترور چه ضربه ای به انترناسیونال چهارم وارد خواهد ساخت، دشوار است. ولی به هر حال فنا و زوال انترناسیونال سوم را به دنبال خواهد داشت. زنده رونده است، اگر نه خودمان، پس دیگران.

از سر تقصیر راکوفسکی<sup>۳</sup> در گذشته اند و به وی اجازه داده اند تا در مجامع سفرا و استقبال از ارباب جراید بورژوازی شرکت کند. به این ترتیب یک انقلابی بزرگ، کمتر و یک کارمند کوچک، بیشتر شده است.

میرومسکی می خواهد با استالین متحد شود. از گزارش ها چنین بر می آید که او و اتو بانر<sup>۴</sup> طرح ملاقاتی را در مسکو می ریزند. هم این و هم آن کاملاً توضیح دادنی است. همه ی فرصت طلبان وحشت زده انترناسیونال دوم باید فعلاً کششی به سوی بوروکراسی شوروی در خود احساس کنند. آن ها به

<sup>۳</sup> - کریستیان راکوفسکی فعالیت خود را به عنوان سوسیال رولوسیونر در بلغارستان آغاز کرد، پس از انقلاب اکتبر رئیس شورای کمیسرها ی خلق اوکراین شد. وی زمانی سفیر شوروی در فرانسه بود، ولی از آن جا که از یاران نزدیک تروتسکی به شمار می آمد از حزب اخراج شد و به خارج تبعید گشت. به علت تغییر جبهه در سال ۱۹۳۴ به حزب بازگشت ولی با همه ی این ها، وی یکی از متهمین محاکمات ۱۹۳۸ مسکو بود که به ۲۰ سال حبس محکوم گشت.

<sup>۴</sup> - از رهبران برجسته ی حزب سوسیالیست دموکرات اتریش پس از جنگ که در سال ۱۹۳۴ مجبور به جلا ی وطن شد و نخست از چکسلواکی و سپس از فرانسه امور حزب را رهبری می کرد.

تطبیق دادن خود با دولت بورژوازی توفیق نیافتند، و حالا می کوشند تا خود را با دولت کارگری تطبیق دهند. هسته ی وجود آن ها خود را تطبیق دادن و کوتاه آمدن در برابر قدرت دولتی است. آن ها هرگز انقلاب نخواهند کرد. این کار، کار گروه برگزیده ی نو، تربیت نو، آب دیده شدن نو، خلاصه ی کلام، کار یک نسل نوست.

بازنویس: رویا شاپوری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳